

بشر؛ فاراضي و مضطرب^١

پیشہ؛ ناراضی و مضطرب^۱

سے اللہ الہ حمان الہ حمہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَاسْتَعِنُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاطِئِينَ».

بعضی مطالب بحث که تکرار می شود به چند منظور است؛ از جمله اینکه برای خودم یادآوری شود. و همچنین، چون دوستان با بعضی اصطلاحات کمتر آشنا هستند، توضیحی درباره آنها داده شود.

باری، در جلسات قبل گفتیم که از نماز و صبر باید کمک گرفت. بحث‌هایی که تا به حال شده این است که این کمک را برای چه بگیریم و این کمک گرفتن چه تأثیری دارد و چه به انسان می‌دهد و اینکه حقیقت نماز چیست؟ قدری درباره خود انسان بحث شد که انسان چگونه دچار ضعف می‌شود و ضعف انسان از چه ناحیه است و در زندگی عادی چگونه می‌توان ضعف را جبران کرد؛ و اگر انسان در زندگی دارای هدفی است، با چه قدرت و امکاناتی می‌تواند مشکلات و موانع را از سر راه خود بردارد. انسان موجودی است ضعیف و احتیاجاتش از سایر موجودات زنده بیشتر است.

ضعف به مقیاس احتیاج است. بشر، غیر از احتیاج به خوراک و پوشش و مسکن و مانند این‌ها، احتیاج فکری بشر است که اگر همه آن احتیاجات اولیه‌اش هم تأمین شود، باز هم دچار اضطراب است و همین اضطراب انسان را شکست می‌دهد و به آرزوهای فهمیده و نفهمیده خود نمی‌رسد و اغلب ناکام از دنیا می‌رود... پس، یک جهت ضعف انسان نگرانی او برای تأمین احتیاجاتش و نگرانی از بابت

چیزهایی است که فقدان آنها موجب مرگ و فناش خواهد شد. جهت دیگر، نگرانی لا پیشمری^۳ است برای مطلوبی مجهول. جهت دیگر، انفعال‌ها و تأثراتی است که انسان در

زندگی پیدا می‌کند و بر اثر آن حالت یأس و نومیدی به او دست می‌دهد. این انفعال‌ها هم بعضاً از شرور و بدی‌هایی است که از وجود خود می‌بیند و افق زندگی او را تاریک می‌کند. در این حال، دائمًا تابلوی تاریک و مخوفی جلوی چشم انسان‌هاست. این‌ها از موجبات ضعف و شکستی است که انسان هر هدفی که در زندگی داشته باشد، در برابرش وجود دارد.

حال سئوال این است که آیا انسان برای همین‌گونه زندگی آفریده شده است، یا وسیله جبران این ضعف‌ها برای او وجود دارد؟ اینجاست که باید توجه کنیم به اینکه رفع دشواری‌های معمولی اقتصادی و اجتماعی و گرفتاری‌های دیگر، مانند بیماری‌هایی که جسم انسان را مبتلا می‌کند، و تأمین این احتیاجات و وسائل جهت رفع بهتر و بیشتر آن‌ها، سعادت بشر و رسیدن به هدف مطلوب او را تأمین و تضمین نمی‌کند. خصوصاً امروز که فهم بشر ترقی کرده و برای همین هم است که در همه‌جا او را ناراضی و غیر مطمئن می‌یابیم.

این قانونی کلی است که همیشه مصدق دارد، خصوصاً امروز که بشر هیچ‌گاه از زندگی خود رضایت ندارد. این عدم رضایت، جامعه بشری را از سکون بیرون می‌آورد و به جلو سوق می‌دهد. هرچه این عدم رضایت بیشتر شود، حرکت بشر در جهت تکامل بیشتر تسریع می‌گردد. و چون انسان موجود عاقل و باشурی است، می‌خواهد بداند که چه چیزی رضایتش را فراهم می‌کند. البته شعورها مختلف است و هر کس یک جور فکر می‌کند؛ اما همه این ادراک‌ها و احساس‌ها، با همه اختلافی که با هم دارند، نسبی است و هیچ‌کدام واقعی نیست. هر کس درد را چیزی می‌داند. یکی اقتصاد، دیگری نظام اجتماعی و دیگری چیز دیگر. ولی همه آن‌ها می‌بینند که وقتی این دردها دوا شد، باز دردهای دیگری هست که علاج نشده است. لذا اصل این است که وسیله خشنودی کلی چگونه باید فراهم شود؟

اصول و قوانین انبیا، برونو رفت از نارضایتی و اضطراب

تجربه نشان داده است که مکتب‌ها و مصلحان جهان تا کنون نتوانسته‌اند نیازهای مردم را چنان رفع کنند که هم آن‌ها راضی باشند و اضطرابشان از بین برود، و هم از تحرک باز نمانند. این کار بسیار دشواری است. و حقیقت آن است که غیر از انبیا هیچ‌کس نتوانسته است بشر را به این دو هدف برساند. اصول و قوانین بشری همه زمانی و مکانی و

محدود و محیطی است، ولی اصول و قوانین انبیا در همه زمان‌ها و همه جاهای نافذ و معتبر است و همه کسانی را که به آن‌ها گرویده‌اند قانع کرده است. نمونه آن احکام و رهنمودهای اسلام است. این احکام، همه مللی را که آن‌ها را درک کرده و به آن عمل کرده‌اند توانسته است قانع کند. یکی از همین احکام نماز است که مورد بحث کنونی ما است. یکی از نمونه‌های تربیت معنوی که رضایت و اطمینان قلب می‌آورد حقیقت صلاة و روح آن است. نماز در عین آنکه انسان را مطمئن می‌کند و او را راضی نگه می‌دارد، نمی‌گذارد که از تحرک باز بماند و دچار سکون شود. در عین آنکه هدف انسان را مشخص می‌کند و یادآورش می‌شود که نباید هیچ وقفه‌ای برای رسیدن به آن پیش آید، در عین حال او را حتی نگه هم می‌دارد. و این از خواص عالی تعلیمات انبیاست.

ایمان و نماز؛ آرامش و اطمینان

تنها در سایه عقیده و ایمان است که آرامش و اطمینان انسان تامین می‌شود. بشر دردها را درک می‌کند، ولی نمی‌داند که اول باید خود انسان را علاج کرد. باید به انسان گفت که دنیايت را داشته باش، ولی رویت به خدا باشد. و همین معنی در نماز تجلی کرده است. در سوره «نور» می‌فرماید: «رَجَالٌ لَا تَلِهِيْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَنْعَمُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱ مردانی که اقتصاد و تجارت و زندگی دنیاچی آنان را با خود نمی‌برد، بلکه آنان زندگی را با خود می‌برند. اساس ضعف‌ها و ناراحتی‌ها، چه در نظام فردی چه اجتماعی، گم کردن مطلوب است. وقتی بشر اصلاح شد و رضایت خاطر و اطمینان به دست آورد، در همان حال که تجارت و داد و ستد هم می‌کند، از ذکر خدا باز نمی‌ماند؛ فقط دنبال تجارت و اقتصاد رفتن را برای خود هدف نسبتی می‌داند. هدف او خداداشت و هر روز پی در پی به سوی خدا بازمی‌گردد.

قَدْ أَفْلَحَ اللَّهُمَّ مَنْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَأَلَّذِينَ هُمْ عَنِ الْغُوَامِضِ مُغَرَّبُونَ
وَأَلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعْلَمُونَ. وَأَلَّذِينَ هُمْ لِفَرْوَاهِ جَهَنَّمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكُتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مُلْوَمِينَ. فَمَنْ أَبْتَقَنِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْأَعْذَادُونَ. وَأَلَّذِينَ هُمْ لَا مَا تَهِمُّ وَ
عَهْدِهِمْ رَاغُونَ. وَأَلَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَواتِهِمْ يَحَافِظُونَ! ۝

۱. «مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا مشغول نمی‌دارد». نور (۲۴)، ۳۷.

۲. «به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتن‌اند، و آنان که از بیهوهه رویگردهانند، و آنان که زکات می‌پردازنند، و کسانی که پاک‌دانند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آوردهاند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حدت در گذرانند. و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند، و آنان که بر نماز‌هایشان مواظیت می‌نمایند». مؤمنون (۲۳)، ۱-۹.

سر رستگاری همین است. برای رستن از بند، اول شرط ایمان است. مردمی که ناکام از دنیا رفته‌اند شبح‌هایی از سعادت برای خود درست کرده بودند. موقع مرگ می‌فهمند که یک عمر دنبال خیال بوده‌اند. در آن حال، ناله ناکامی و محرومیت از زندگی سر می‌دهند... .

رستگاری مرهون ایمان و صلاة است. در سوره «معارج» می‌فرماید: **(إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مُنْوَعًا إِلَّا الْمُصْلَّيْنَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَقْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومُ وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الْدِيْنِ وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَدَابِ رَبِّهِمْ مُشْفَقُونَ)**^۱ آفریدگار انسان از قعر ضمیر او آگاه است. «هلوع» یعنی دلهره‌دار، مضطرب، نارام، دائمًا نگران. انسان باید دلهره داشته باشد، حتی نسبت به آینده و چیز‌هایی که واقع نشده است. این دلهره مبدأ حرکت و کمال انسان است. انسان همیشه مضطرب و نگران است: **(وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مُنْوَعًا)**. حتی از شر موهم و خیالی فریادش بلند می‌شود. و اگر خیری به او برسد، دیگر خدا را بند نیست؛ خود را بی‌نیاز کامل می‌پندارد و جلو همه چیز را می‌گیرد. و این حال نشان از بیچارگی بشر دارد. **(إِلَّا الْمُصْلَّيْنَ)** مگر آن‌ها که متکی به معنویت خود و قدرت قوی‌تری‌اند و خیر و شر دنیا برایشان فرق نمی‌کند؛ در حال قدرت و ضعف یکسان‌اند. نمونه آن انبیا هستند که در هر حال مطمئن بوده‌اند؛ چه در ابتدای رسالت و نداشتن هیچ یاوری، و چه در آخر رسالت و داشتن همه چیز. مانند پیامبر اسلام^(ص) که پس از وفات حضرت خدیجه^(س) و ابوطالب، دو حامی بزرگ او، آزار و اذیت قریش به او بیشتر شد تا جایی که او را مهدور‌الدم اعلام کردند. پیغمبر ناچار از مکه به طائف رفت تا شاید بتواند قبیله ثقیف را به اسلام دعوت کند. ولی آنان هم دعوتش را نپذیرفتند و کودکان قبیله را واداشتند تا با دشمن و داد و فریاد و سنگباران، حضرت را فراری دهند. رسول خدا به سایه تاکی پناه برد و در همانجا که نشسته بود برای هدایت آن مردم به درگاه خدا دعا کرد. چون عتبه و شیبیه، پسران ربیعه، از سران قریش، پیامبر را در آن حال دیدند، غلام مسیحی خود، عَدَس، را که از مردم نینوا بود، با ظرفی مقداری انگور نزد او فرستادند. و عَدَس با دیدن رفتاری از رسول خدا^(ص) و

۱. به راستی که انسان سخت آرمد [او بی‌تاب] خلق شده است. چون صدمه‌ای به او رسید عجز و لابه می‌کند. و چون خیری به او رسید بخل ورزد. غیر از نمازگزاران. همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند. و همانان که در اموالشان حقیقی معلوم است، برای سائل و محروم. و کسانی که روز جزا را باور ندارند. و آنان که از عذاب پروردگارشان بی‌مناکند. معارج (۷۰)، ۱۹-۲۷.

شنبیدن گفتارش چنان مجدوب او شد که همانجا اسلام آورد. پیامبر، که تنها همین یک غلام مسیحی را مسلمان کرده بود، پس از ده روز توقف در طائف و نامیدی از ایمان آوردن قبیله ثقیف، راه مکه را در پیش گرفت. اما قریش او را مهدوراللهم اعلام کرده بود، بنابراین اگر بدون امان خواستن از کسی وارد مکه می‌شد، او را می‌کشتند. پیامبر ناچار، پیش از ورود به مکه، کسی را به نزد بعضی از سران قریش فرستاد و از آن‌ها امان طلبید. از میان آن‌ها، تنها مطعمین عدی پذیرفت و رسول خدا در امان او به مکه درآمد.^۱

و این سیره کسان خاصی از انسان‌هاست که همان انبیا باشند. تنها انبیا هستند که با وجود بدی و رنج دیدن از دشمنان خود، در حق آنان دعا می‌کنند و خصوصی شخصی با هیچ‌کس و دسته و گروهی ندارند. یکی از فرقه‌ای انسان با دیگر موجودات این است که همه حیوانات نسبت به اولادشان، تا زمانی که در حضانت آن‌ها هستند، عاطفة جزئی دارند، ولی این عاطفه را نمی‌توانند ادامه دهند؛ تنها در بشر فطرتاً استعداد خیر و رحمت عام هست؛ یعنی وقتی که این عاطفه، بر اثر تماس، به تدریج در انسان ظهور کرد، همه انسان‌ها را به چشم رحمت و خیر می‌نگرد. و این عاطفه از ایمان و تکرار ایمان پیدا می‌شود؛ لذا در کتاب آسمانی و متون اسلام دو صفت «رحمان» و «رحیم» خداوند بسیار تکرار شده است. این تماس و تکرار، با توجه به ذاتی که مبدأ رحمت محض است، در انسان رحمت ایجاد می‌کند. **﴿الرَّحْمَانُ عَلَى الْغَرْشِ أَسْتَوْيٌ﴾**.^۲ یاد کردن صفت «رحمان» در این آیه نشان می‌دهد که فرمانفرمایی خدا از راه رحمت است. **﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى أَنْمَاءٍ﴾** و آب از چیزهایی است که زندگی بر آن قرار دارد. با تکرار **﴿الرَّحْمَانُ الْحَمِيمُ﴾**، به تدریج آن استعداد کمونی بالقوه ظهور می‌کند و انسان مظهر رحمت خدا می‌شود؛ و مردم هم متقابلاً به همین چشم به او نگاه می‌کنند و نگرانی‌ها بر طرف می‌شود.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ حَلِيقٌ هَلُوعًا﴾. انسان دائم در حال نوسان بین ضعف و قوت است. همین که چهره شرّ بر او نمایان شود، به جزع درمی‌آید و چون خیری به او برسد، خود را می‌گیرد **﴿إِلَّا الْمُمْلَقُونَ﴾**. در بین انسان‌ها در درجه اول انبیا هستند که ابداً اظهار عجز و ضعف نمی‌کنند. آن روز که پیامبر ^(ص) در طائف بود، خود را نباخت، و روزی هم که مکه را فتح

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۲؛ یعقوبی، تاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۲،

۲. «خلای رحمان بر عرش برآمده است». طه (۲۰)، ۵.

۳. «عرض او بر آب بود». هود (۱۱)، ۷.

کرد، با کمال فروتنی عرض کرد خدایا من نیستم؛ هر چه هست تویی! در بستر مرگ نیز با اطمینان به دختر خود فرمود مرا همه‌جا خواهی یافت. اما از غیر انبیاء، یکی سقراط را می‌شناسیم که از مرگ نهراسید و جام شوکران را از دست جlad خود گرفت و در کمال آرامش نوشید. و از ادامه‌دهنده‌گان راه انبیا سیدالشهداء^(۱) است که چون در ظهر عاشورا به خاک افتاد، عرض کرد «اللَّهُمَّ رِضَا بِقَضَايْكَ»؛ چنان‌که پدر بزرگوار او، و علی در وقت شهادت گفت: «فُزْنَةٌ وَرَبُّ الْكَبَّةِ».^(۲)

﴿إِلَّا الْمُصْلَّيْنَ﴾ به جز نماز گزاران. **﴿أَلَّدِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ﴾**. همان کسانی که بر پیوستگی و دوام نمازشان مراقبت می‌کنند.

﴿وَالَّدِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَنْظُومٌ لِسَائِلٍ وَالْمَحْرُومٌ﴾ ثروتی را که از راه حلال به دست می‌آورند، سهم معینی از آن را برای سائل و محروم در نظر می‌گیرند. **﴿وَالَّدِينَ يَصْدُقُونَ يَوْمَ الْدِينِ﴾**. و کسانی که وعده روز پاداش و کیفر اعمال را که پیامبر گفته، راست می‌دانند. **﴿وَالَّدِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُسْفِقُونَ﴾**. و آنان که به خاطر کوتاهی در عمل و وظیفه‌ای که بر عهده دارند، از عذاب پروردگارشان نگران و هراسان‌اند. **﴿وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَّكَاتُهُ﴾**.

۱. خدایا خشنودم به قضای تو. ۲. به پروردگار کعبه سوگند، رستگار شدم.